

در این شماره:

درباره تغییرات در قانون کار جمهوری اسلامی

زنان کارگر: متن یا حاشیه؟

اسمش را گذاشته اند دستمزد!

انترناسیونال است نژاد انسان‌ها....

حزب، طبقه، قدرت سیاسی

اتش

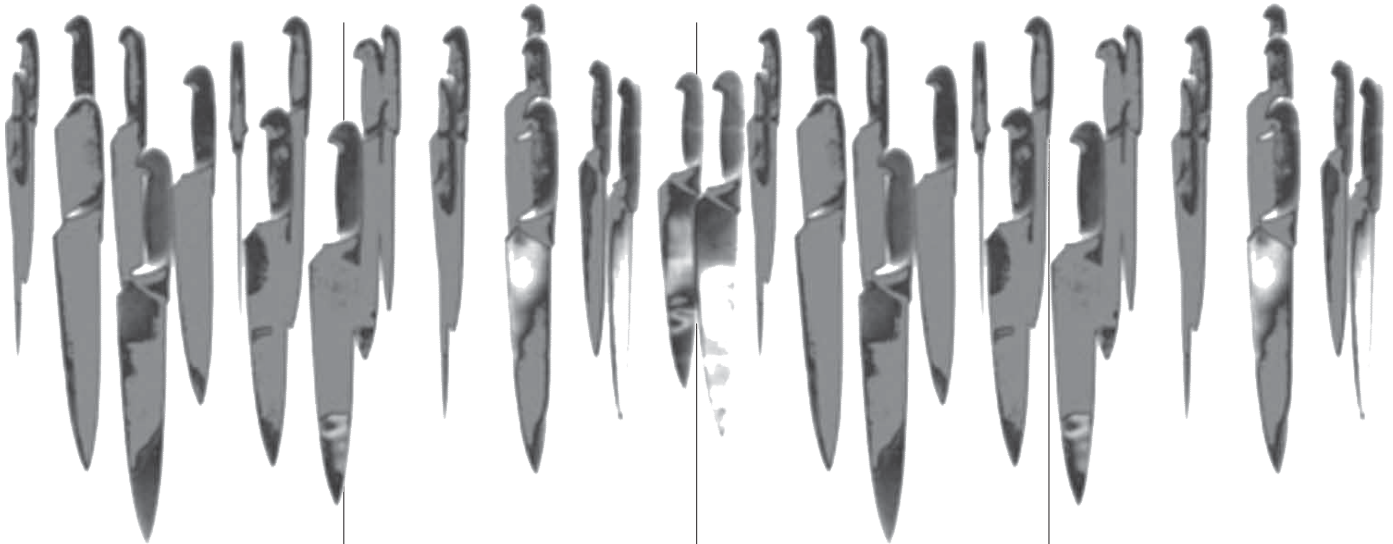
آتش . شماره پنج . اول ماه مه ۱۳۹۱

email: atash1917@yahoo.com

به مناسبت اول ماه مه (روز جهانی کارگر)

انقلاب سوسیالیستی:
چاره فلاکت و
نجبت و بی‌عدالتی!

<p>نمی‌شود همینجاست. طبقه کارگر نیروی پویایی است که با توسعه نظام جهانی سرمایه‌داری در گوشه و کنار دنیا هر دم زاده می‌شود.</p> <p>حاکمان اسلامی از بیان این واقعیت که نظام و دولت نماینده طبقه سرمایه‌دار است سر باز می‌زنند و ماهیت طبقاتی خود را پشت عبارت ملت و میهن و منافع ملی پنهان می‌کنند. حاکمان حتی زمانی که وجود طبقات را به رسمیت می‌شناسند و در مناسبت‌هایی به تکریم کارگران می‌پردازند، آشتی ناپذیر بودن منافع سرمایه و کار (منافع طبقه حاکم و طبقه محکوم) را می‌پوشانند. مثل شعار امسال خامنه‌ای که فریبکارانه «کار و سرمایه ایرانی» را با هم آشتی می‌دهد. صحبت از طبقه کارگر یعنی صحبت از زنان کارگر و مردان کارگر. از نظر ایدئولوژی و فرهنگ ستمگرانه‌ای که طبقه حاکمه بر جامعه مسلط کرده</p> <p>ادامه در صفحه ۳</p>	<p>اختلاس سه هزار میلیارد تومانی یک‌ه خورد. اما این فقط یک لکه آشکار از کثافتی بود که لحظه به لحظه بر جامعه حکومت می‌کند. این فقط یک جلوه از نظام تبهکاری بود که روز و شب شیره جان اکثریت زحمتکش را می‌کشد و به سود تبدیل می‌کند. تا این خون حیاتی را دوباره به شریان‌های سرمایه بریزد و چرخ نظام را بگرداند. مشکل فقط اختلاس‌های لو رفته و لو نرفته نیست. مشکل فقط جیب‌های پر پول آخوندها و سردارها و آقازاده‌هایشان نیست. این افراد چپاول گر و فاسد نماینده و حافظ یک نظام اقتصادی/ سیاسی/ فرهنگی ستمگرانه‌اند. مشکل، وجود نظامی طبقاتی است با همه بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها و خرافه پراکنی‌هایش.</p> <p>محور بهره‌کشی و کسب سود در نظام طبقاتی سرمایه‌داری، نیروی کار مزدی است. چشمه جوشان ارزش اضافه‌ای که سرمایه هرگز از آن سیراب</p>	<p>فشار ماه‌های اخیر بر زندگی و کار و معیشت کارگران و زحمتکشان بی‌سابقه است. به گفته یکی از کارشناسان اقتصادی حکومت، اصطلاح «زیر خط فقر» برای توصیف وضع موجود کفایت نمی‌کند. باید گفت که جامعه به «خط بقاء» نزدیک می‌شود! این یعنی مرز زندگی و مرگ.</p> <p>طبقه حاکم رژیم اسلامی با وقاحتی بی‌مانند ادعا می‌کنند که اقتصاد ایران با بحران روبرو نیست و اوضاع خوبست! اگر هم مشکلی هست گناهش به گردن دشمنان خارجی است که کشور را تحریم اقتصادی کرده‌اند. سیاست انکار و توجیه مشکلات برای اینست که واقعیتی بزرگ را بپوشانند. این که: <u>وضع کنونی جامعه نتیجه منطقی و ناگزیر کارکرد نظام سرمایه‌داری است. فقر و فلاکت مردم یک روی سکه است و سودهای کلان طبقه استثمارگر حاکم روی دیگر آن.</u></p> <p>سال پیش جامعه از شنیدن خبر</p>	<p>رهبر جمهوری اسلامی امسال را سال «حمایت از کار و سرمایه ایرانی» اعلام کرده است. احمدی نژاد لطف می‌کند و بالاخره وجود گرانی را به رسمیت می‌شناسد. نهاد ضدکارگری «خانه کارگر» در پیروی از ولی فقیه، به مناسبت روز جهانی کارگر شعار می‌دهد که: «از کار کارگر ایرانی حمایت کنید!» و همچنان کارخانه‌هاست که راکد و تعطیل می‌شود. و کارگرانند که دسته دسته اخراج و بازخرید می‌شوند. و دستمزد‌هاست که چهار ماه و شش ماه و نه ماه... پرداخت نمی‌شوند. باز هم گرانی است و فقر و بی‌حقوقی، باز هم فریبکاری است و وعده سرخرمن. باز هم مقاومت و اعتراض کارگران و زحمتکشان است در صحن کارخانه، پشت دروازه‌های بسته شرکت یا در مقابل فرمانداری و مجلس، باز هم حراست است و نیروی انتظامی و تهدید و سرکوب.</p>
--	--	---	--



درباره تغییرات در قانون کار جمهوری اسلامی

اصلاحات قانون کار یک هدف «برون مرزی» هم دارد. می‌خواهند شکل و شمایل به قانون کار جمهوری اسلامی بدهند که با چارچوب مورد پذیرش «سازمان جهانی کار» خوانایی بیشتری داشته باشد. در حال حاضر این نهاد بین المللی که تحت کنترل و هدایت سرمایه جهانی قرار دارد مجبور است گاه به گاه ابرادی بگیرد و از نوکران اسلامی سرمایه در ایران انتقاد کند. می‌خواهند زمینه چنین نق‌زدن‌هایی را کمتر کنند. تبصره‌های ماده ۵۰ آنچنان «نمایندگان کارگران» را تابع مقررات قانونی و وزارت کار و شورای عالی کار می‌کند و نسبت به نمایندگان دولت سرمایه‌دار و سرمایه‌داران در اقلیت محض قرار می‌دهد که کارشان فقط امضاء گذاشتن زیر مصوبات ضد کارگری نظام سرمایه‌داری هار ایران می‌شود و بس.

و البته تدوین کنندگان اصلاحات در قانون کار جمهوری اسلامی مساله کنترل نظامی - امنیتی و تقویت دستگاه سرکوب را هم فراموش نکرده‌اند. ماده ۷۱ به همین مساله اختصاص دارد:

«کارفرمایان کارگاه‌های مشمول این قانون مکلفند در خصوص ایجاد، تقویت و پشتیبانی رده‌های مقاومت بسیج همکاری لازم را با سازمان بسیج مستضعفین به عمل آورند.»

(از متن پیش نویس)

باید تاکید کنیم که این بخش از اصلاحیه بیانگر تغییر مهمی در سیاست جمهوری اسلامی در قبال محیط‌های کار نیست. این رژیم همیشه سیاست گسترش نفوذ نیروهای سرکوبگر و امنیتی و جذب نیرو برای آن را پیش برده، و بخشی از کار جاسوسی و کنترل

محسوب می‌شود! بر سر اینکه کدام مرجع حکومتی حق و مسئولیت اعلام میزان تورم را دارد بین جناح‌ها دعواست! مقامات دولتی به شکل دلخواه و بر مبنای منافع روزشان شیوه محاسبه نرخ تورم را تعیین می‌کنند و نه فقط این، که پیای ارقام دروغ تحویل مردم می‌دهند! در مورد رقم مورد نیاز برای تامین معیشت خانوار و محاسبه تعداد متوسط اعضای خانوار کارگری هم دقیقا می‌تواند همین نارسایی‌ها و دروغ پردازی‌ها اتفاق بیفتد. و اما معیار «شرایط اقتصادی کشور»، از همه کشدارتر و مبهم‌تر است. اینجا دیگر رهبر جمهوری اسلامی می‌تواند برای مصلحت نظام و به بهانه شرایط ویژه اقتصادی کشور یا تحریم خارجی وارد عمل شود و فتوای «جهاد اقتصادی» و ریاضت کشی بدهد. حالا بیا و درستش کن! خلاصه اینکه با این تردستی قانونی می‌خواهند حداقل دستمزد کارگران را زیر خط فقر تثبیت کنند. دستمزدی که با محاسبه نرخ واقعی تورم نه فقط هر سال افزایش نمی‌یابد بلکه، علیرغم اضافه شدن ظاهری نسبت به رقم قبلی، پایین و پایین‌تر می‌رود.

اصلاحات ماده ۵۰ قانون کار که به موضوع تشکل یابی و انتخاب نماینده کارگران مربوط می‌شود اهمیت ویژه‌ای دارد. این بخش کاملا با هدف بستن کوچکترین روزنه‌ها به روی سازمان‌دهی مستقل کارگری تدوین شده است. شرط و شروط آیین‌نامه‌ها و چارچوب نهادها طوری تعیین شده که راه هر فرد حقل طلب و مبارزی که واقعا منافع کارگران را نمایندگی می‌کند بسته شود. نتواند به عنوان نماینده انتخاب شود و دردرست کند. البته این بخش از

کار» گذاشته‌اند و نسخه‌اش را نهادهای سرمایه‌داری جهانی برای اقتصاد کشورهای تحت سلطه‌ای مثل ایران پیچیده‌اند، جز این نیست.

مضمون حرف‌هایی که این نوشته را با آن شروع کردیم به شکل بندهای «ز» و «ح» و «ط» به ماده ۲۱ قانون کار جمهوری اسلامی (ماده مربوط به موارد فسخ قرارداد کار) اضافه شده است:

«کاهش تولید و تغییرات ساختاری که در اثر الزامات قانون و مقررات یا شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یا لزوم تغییرات گسترده در فن آوری منجر به تعطیلی تمام و یا بخشی از کار شود.

- توافق بین کارگر و کارفرما

- تصمیم کمیته انضباطی کارگاه.» (از متن پیش نویس دولت برای اصلاح قانون کار)

محور دیگر اصلاحات در قانون کار بی‌قانون کردن و تفسیر پذیر کردن نحوه تعیین دستمزدهاست. ظاهرا معیارها و شرایط دقیقی را برای تعیین دستمزدها اعلام کرده‌اند اما کمی دقت نشان می‌دهد که چه کلاه گشادی دارند به سرمان می‌گذارند. در ماده ۱۶ می‌خوانیم که حداقل مزد کارگران بر حسب عوامل زیر معین خواهد شد:

«- درصد تورم اعلامی از سوی مرجع ذیصلاح رسمی

- تامین معیشت یک خانواده که تعداد متوسط اعضای آن توسط مراجع رسمی ذیصلاح اعلام می‌شود

- شرایط اقتصادی کشور» (از متن پیش نویس)

این قانون را در کشوری نوشته‌اند که اعلام درصد تورم یک «مساله امنیتی»

«بازار اشباع شده. مجبوریم تولید را پایین بیاوریم. چاره‌ای نیست.» اخراج! «وضع مملکت را که می‌بینید. اقتصاد خوابیده. مواد اولیه نیست. ماشین‌ها کهنه شده‌اند. خارجی‌ها مشارکت نمی‌کنند. تحریم هستیم. ممکن است جنگ شود. چاره‌ای نیست.» اخراج!

«قانون‌ها را دارند عوض می‌کنند. قرار است برنامه اقتصادی کلا عوض شود. سنگ روی سنگ بند نیست. باید منتظر تصمیم گیری‌ها بود. فعلا چاره‌ای نیست.» اخراج!

«مریضات امروز و فردا خوب بشو نیست. دیگر جان کار کردن نداری. تا همین حالا هم دلم برای زن و بچه ات می‌سوخت که نگهت داشتیم. اما من هم باید به فکر خانواده ام باشم. سر گنج که ننشسته ام. چاره‌ای نیست.» اخراج!

«تبل شده‌ای. کم کاری می‌کنی. بقیه را تحریک می‌کنی. به خط تولید ضرر زده‌ای. حرف نباشد.» اخراج!

سال‌هاست که این حرف‌ها و بهانه‌ها را می‌شنویم. بارها تک تک یا گروه گروه شامل بازخرید و اخراج و تعدیل شده‌ایم. بارها کارفرمایان دولتی و خصوصی - با بیرحمی یا به زبان خوش - ما را روانه جهنم بیکاری و پلاستیک‌بافی و فقر کرده‌اند. یادمان نرفته که حکومت اولش آمد و کارگاه‌های زیر ۵ نفر را از شمول قانون کار خارج کرد و بعد همین بلا را به سر کارگرانی آورد که در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر شاغل بودند. حالا رژیم اسلامی به نمایندگی از طرف طبقه سرمایه‌داران تصمیم گرفته کار و زندگی بی‌ثبات و بی‌آیندگی کارگران را رسمی و همگانی کند. هدف از سیاستی که اسمش را «اصلاح قانون

دنیای سرمایه‌داری امروز درگیر بحرانی فراگیر و التیام نیافتنی است. چهره زشت ستم و استثمار در همه کشورها عریان است. بیکارسازی، پایین راندن سطح معیشت و به خاک سیاه نشاندن میلیون‌ها نفر به عملکرد عادی سرمایه‌داری جهانی تبدیل شده است. در مقابل، اعتراض و مقاومت در گوشه و کنار دنیا بالا می‌گیرد. دادگاه و پلیس و رسانه‌های رسمی همه جا فعال شده‌اند و به مردم چنگ و دندان نشان می‌دهند. می‌خواهند به هر وسیله ممکن از شکل‌گیری فکر انقلاب اجتماعی، دستیابی کارگران و ستمدیدگان به اتحاد طبقاتی، تشکل طبقاتی، برنامه و نقشه کسب قدرت سیاسی جلوگیری کنند. فشار و سرکوب فقط آن صحنه‌های علنی باتوم زدن و پرتاب گاز اشک‌آور و بازداشت‌های خیابانی نیست که بر صفحه تلویزیون می‌بینیم. در کشورهایی که تشکل‌های سندیکایی و کمیته‌های اعتصاب موجودیت دارند بیش از پیش آماج حملات طبقه حاکمه قرار می‌گیرند. در کشورهای نظیر ایران که اسیر دیکتاتوری خشن و عریانند اصولاً تشکیل چنین سازمان‌هایی و برپایی اعتصابات عملی غیرقانونی اعلام می‌شود. در هر حال، دستگاه پلیسی - امنیتی سرمایه‌داری دست به هر کاری می‌زند تا ایده انقلاب اجتماعی در دل جنبش‌های اعتراضی امروز ریشه نندواند، تا مبارزات جاری به سطحی کیفیتاً عالی‌تر ارتقاء پیدا نکند، تا جنبش خودجوش مردم با آگاهی انقلابی/ طبقاتی پیوند نخورد. این هدف مشترک طبقات استثمارگر حاکم در همه کشورهاست - خواه کشوری امپریالیستی مثل آمریکا باشد خواه کشوری تحت سلطه امپریالیسم نظیر ایران.

سرمایه‌داری بحران زده، هار است. این وحشیگری و تهاجم لجام‌گسیخته اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک ابزاری است برای پوشاندن نقاط ضعف و شکنندگی نظام ستم و استثمار. باید این فرصت را غنیمت شمرد. باید بر سر هر بی‌عدالتی اقتصادی، هر سرکوب سیاسی، و هر فشار فرهنگی به مقاومت و اعتراض برخاست. باید به فکر اتحاد و همبستگی و متشکل شدن بود. باید در فضای سیاسی جامعه با چشم باز به دنبال آگاهی انقلابی، برنامه و نقشه انقلابی، و پرچم کمونیسم انقلابی گشت که تنها راه‌هایی از استثمار و ستم طبقاتی، جنسیتی، ملی و مذهبی را نمایندگی می‌کند. پیام اول ماه مه امسال برای طبقه کارگر ایران و مردم ستمدیده جز این نمی‌تواند باشد. ■

انقلاب سوسیالیستی...

نیمی از جامعه یعنی زنان «ذاتاً» و بر مبنای «احکام الهی» جایگاه و نقشی پایین‌تر از مردان دارند. در این تصویر مردسالارانه، نیروی کار زنان ارزش کمتری از کار مردان دارد. واقعیت فعالیت گسترده زنان در بخش کشاورزی و صنایع دستی، در بخشی از تولیدی‌ها، در کارهای خدماتی و یا به شکل دورکاری، و مهم‌تر از همه در کار بی‌مزد خانگی، کم‌رنگ جلوه داده شده یا انکار می‌شود. نظام طبقاتی، زن را به نقش سنتی همسر/ مادر زنجیر کرده است و برای افزایش سود سرمایه از این روابط و ارزش‌ها و باورهای کهنه‌بیشترین استفاده را می‌کند. جنبش طبقه کارگر فقط در صورتی یک جنبش عمیق، فراگیر و تاثیرگذار خواهد بود که مشخصاً علیه فوق‌استثمار که بر زنان کارگر روا می‌شود مبارزه کند. و مشخصاً مبارزه علیه نابرابری دستمزد زنان و مردان به ازای کار برابر، تبعیض و تحقیر و آزار زنان در محیط کار، و خشونت و تجاوز علیه زنان در جامعه و خانواده را در دستور کار خود قرار دهد.

طبقه کارگر یک طبقه جهانی واحد چند ملیتی است. در ایران نیز صفوف طبقه کارگر از افرادی پر می‌شود که از مناطق گوناگون می‌آید، به زبان‌های مادری گوناگون حرف می‌زنند و پشتوانه فرهنگی‌شان گوناگون است. بخش مهمی از نیروی کار و زحمت در ایران، زحمتکشان مهاجر افغانی‌اند. کارفرمایان ایرانی با استفاده از محرومیت مهاجران از حقوق شهروندی و موقعیت متزلزل و بی‌ثبات اجتماعی، بسیار کمتر از حداقل دستمزدی که شهروندان ایرانی می‌گیرند را به آنان می‌پردازد. دوری و جدایی کارگر ایرانی از کارگر افغانی فقط یک مرزبندی ملی نیست بلکه بازتاب نفوذ و سلطه ایدئولوژی و ارزش‌های طبقه حاکمه سرمایه‌دار در صفوف طبقه کارگر است. تاثیر این ایدئولوژی فقط به جدایی ایرانی و افغانی محدود نمی‌شود بلکه بر پایه همین گرایش‌های خودخواهانه، فردگرایانه و حساب و کتاب کردن‌ها، کارگران شهروند ایران هم می‌توانند به جان یکدیگر بیفتند: یک روز کردها در برابر آذری‌ها، روز دیگر فارس‌ها در برابر لرها، یا رسمی‌ها در برابر پیمانی‌ها و... این وسط دولت سرمایه‌دار و طبقه حاکمه است که از تیررس جنبش طبقه کارگر خارج می‌شود. شکل دادن به فرهنگ همبستگی و اتحاد طبقاتی بین کارگر و زحمتکش ایرانی و افغانی گامی مهم در راه احقاق حقوق عمومی کل طبقه کارگر در ایران است.

نشده بود. اما آن اوضاع تغییر کرده و اصلاح قوانین مختلف از جمله قانون کار را به دولت سرمایه‌دار تحمیل می‌کند. درست همانطور که مقاومت بیشتر و اعتراض و سر به شورش برداشتن را به توده‌های محروم و تهیدست تحمیل می‌کند.

بنابراین می‌خواهند قانون کاری که زمانی بر اساس منافع دیروزشان نوشته بودند را بر اساس منافع امروزشان اصلاح کنند. از خود بپرسیم کارگران کجا هستند وقتی که مقامات دولت سرمایه‌دار و کارشناسان اقتصادی‌اش در مشورت با نمایندگان سرمایه‌داری بخش خصوصی برای سرنوشت میلیون‌ها کارگر و اعضای خانواده‌شان تصمیم می‌گیرند؟ همان جایی که موقع تدوین قانون کار تاکنونی بودند: در زنجیر استثمار سرمایه‌داری؛ گرفتار دغدغه نان شب؛ اسیر پراکندگی و محروم از حقوق سیاسی و تشکل‌های مستقل کارگری. این واقعیتی است که سازماندهی مقاومت موثر در برابر تهاجم وحشیانه سرمایه و دولت سرمایه‌دار و تحمیل عقب‌نشینی‌هایی هر چند کوچک به دشمن طبقاتی هم با دشواری روبرو است. توده‌های کارگر به علت سرکوب شدید و تنگناهای زندگی روزمره به راحتی نمی‌توانند راه دستیابی به آگاهی طبقاتی/ انقلابی به مثابه پیش شرط تعیین سرنوشت و کسب‌رهایی را بیابند. اما این دشواری‌ها تلاش برای هموار کردن راه آگاهی و تشکل را منتفی نمی‌کند و نکرده است. در همین راستا راه اساسی و موثر مبارزه با قانون کار ضد کارگری جمهوری اسلامی و اصلاحات بیچاره‌کننده‌اش نه حفظ قانون کار تاکنونی است و نه آویزان شدن به «نکات مثبت» آن. اگر می‌خواهیم مقاومت و اعتراض موثری را در برابر بندهای اضافه شده و یا تغییر یافته در قانون فعلی سازمان دهیم نباید به شعار «حفظ دستاوردهای کارگران در قانون کار جمهوری اسلامی» بچسبیم.

این هم واقعیتی است که اتحاد طبقاتی کارگران صرفاً حول خواسته‌های روز و شعارهای اقتصادی - رفاهی برقرار نخواهد شد. صفوف پراکنده کارگران را در درجه اول می‌توان و باید حول سیاست طبقاتی و مسائل مربوط به قدرت سیاسی متحد کرد. حتی ایجاد تشکل‌های سراسری اتحادیه‌ای و اقتصادی کارگری نیز تحت تاثیر و تابع پیشروی جنبش سیاسی/ انقلابی متحدی است که حرکت زنان و مردان کارگر و زحمتکش را با ستاره قطبی کسب قدرت سیاسی و ایجاد جامعه سوسیالیستی سمت و سو خواهد داد. ■

حمید محمص

علیه فعالان جنبش کارگری و توده‌های معترض کارگر را به بسیج سپرده است. انگشت گذاشتن بر این ماده از قانون کار از این زاویه اهمیت دارد که ماهیت سیاست پادگانی جمهوری اسلامی در مورد جمع‌های مختلف از قشرهای گوناگون را سیاه روی سفید نشان می‌دهد. از دید این رژیم مرتجع، نظم کارخانه هم مانند دانشگاه باید نظم پادگانی باشد.

و بالاخره تغییر در نحوه بازنشستگی کارگران در مشاغل سخت و زیان‌آور را شاهدیم که در واقع جزء دیگری از تغییرات جاری در روابط کار و سرمایه است. طبق قوانین جدید بازنشستگی که در حال اجراء است شمار بیشتری از کارگران با سابقه که از دستمزد و حق و حقوق به مراتب بیشتری نسبت به کارگران تازه استخدام شده برخوردارند از گردونه کار کنار گذاشته می‌شوند که این امتیاز بزرگی از سوی دولت به کارفرمایان به حساب می‌آید. حالا می‌توانند بروند و نیروی کار مورد نیازشان را زیر دستمزد و طبق قراردادهای موقت استخدام کنند. سن بازنشستگی را هم در این موارد پایین آورده‌اند. با این کار، کارگر بازنشسته به خلاء پرتاب می‌شود و چون حقوق بازنشستگی کفاف هزینه‌هایش را نمی‌دهد مجبور است به شغل‌های موقت و بی‌ثبات تن بدهد؛ تازه اگر در میان‌سال‌ها بتواند شغلی دست و پا کند.

ممکنست این سوال پیش بیاید که مگر قانون کار تاکنونی، منافع سرمایه‌داری حاکم را تامین نمی‌کرد که حالا می‌خواهند اصلاحش کنند؟ قضیه اینست که اوضاع سیاسی و اقتصادی در ایران و در کل دنیای سرمایه‌داری امپریالیستی متغیر است. بحران و رکود، درگیری‌های نظامی، یار کشی‌های بین‌المللی و رقابت‌های جهانی و منطقه‌ای، تغییراتی را در سیاست‌های اقتصادی و تقسیم کار بین‌المللی و نحوه سازماندهی نیروی کار در کشورهای مختلف ایجاد می‌کند. قانون کار تاکنونی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۷ تصویب شد. یعنی ۲۴ سال پیش. در آن دوره سیاست «جهانی سازی» امپریالیستی تازه قدم‌های اولش را بر می‌داشت. هنوز طرح‌های جامع صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای کشورهای تحت سلطه‌ای مانند ایران به طور کامل تدوین نشده بود. هنوز نیروی کار و شرایط کار به حالت بی‌ثبات و سیال امروز در نیامده بود و قوانین حمایتی و استخدام‌های رسمی و خدمات اجتماعی در سطح جهانی مثل امروز برای سودآوری و بالا بردن نرخ رشد سرمایه دست و پاگیر

اول

ماه مه (روز جهانی کارگر) است و صحبت از طبقه کارگر (یا پولاتریا) بسیار. اما طبقه کارگر کیست؟ چرا وقتی حرف از طبقه کارگر به میان می‌آید در اکثر مواقع تصویری از یک مرد کارگر عضلانی با هیکل درشت و دست‌های زمخت به ذهن راه می‌یابد؟ آیا طبقه کارگر یک پدیده تک جنسیتی است؟

نه! اما تحت مناسبات مردسالار حاکم، زنان کارگر معمولاً نیرویی حاشیه‌ای و کم اهمیت در نظر گرفته شده‌اند. حتی در تحقیقات آکادمیک هم زنان را به عنوان یک لایه از طبقه کارگر کمتر مورد توجه و بررسی قرار داده‌اند. واقعیت اینست که با هر چه جهانی‌تر شدن سرمایه‌داری و در هم تنیدن بیش از پیش اقتصاد کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه، حضور زنان در بخش‌های مختلف اقتصاد (از جمله در تولید بزرگ اجتماعی) نسبت به قبل بیشتر شده است. در کشورهای امپریالیستی مانند آمریکا، تعداد زیادی زن با شدت کار وحشتناک، در مدت زمانی بیش از آنچه در قوانین کار آمده، و با مزدی کمتر نسبت به مردان کار می‌کنند. ارزش تولید می‌کنند و به سود سرمایه‌داران می‌افزایند. نتیجه فوق استثمار زنان در مشقت‌خانه‌های سرمایه‌داری، فوق سودهای عظیم برای طبقه سرمایه‌دار است.

هدف از تغییر و تحولات مداومی که در نحوه سازماندهی و سیاست‌های اقتصاد جهانی می‌بینیم به وجود آوردن شرایطی است که امکان به دست آوردن بالاترین سودها را فراهم کند. در این میان، زندگی مردم کشورهای تحت سلطه نیز شاهد دگرگونی‌های زیادی است. تعداد زیادی از زنان از شهر و روستای خود جا به جا شده‌اند و به مراکز کسب و کار در کشور خود و یا به کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند. نمونه‌اش زنان مکزیکی و ال سالوادوری هستند که در کارگاه‌های عرق و خون در ایالات جنوبی آمریکا استثمار می‌شوند. بیشتر از نیمی از کارگران بخش تولید پوشاک، وسایل ورزشی و... در آمریکا، زنان مهاجرند. کشورهای دیگری هستند که در آن‌ها نسبت زنان کارگر در برخی از رشته‌های تولید به دو سوم کل کارگران بالغ می‌شود. به کارگیری روزافزون نیروی کار زنان به ماشینی شدن بیشتر تولید در گوشه و کنار جهان نیز مربوط است. در نتیجه این تغییر، کارهای به اصطلاح «مردانه» که به قدرت بدنی بیشتری احتیاج داشت به زنان و کودکان داده می‌شوند.

در کشورهای تحت سلطه‌ای نظیر ایران، تعداد زیادی از شاغلان زن خارج از چارچوب مشخص قوانین و

قراردادهای کار، قرار دارند و معمولاً در آمارهای اقتصادی از آنان تحت عنوان خانه دار و «غیر شاغل» یاد می‌شود. مرد، سرپرست «طبیعی» (یا «شرعی») خانواده محسوب می‌شود. فرصت‌های شغلی موجود در درجه اول در اختیار مردان جویای کار قرار می‌گیرد. و در انتخاب نوع کار نیز مردان نسبت به زنان دست بالا را دارند. زن حتی اگر نان آور اصلی خانواده هم باشد، از فرصت شغلی کمتری برخوردار است.

تعداد زیادی از زنان ایران به کارهایی مانند کارگری در خانه‌ها، دستفروشی در خیابان‌ها و ایستگاه‌های اتوبوس و قطار، (یا در مورد تهران، در واگن‌های مترو) مشغولند. بخشی از آنان در تولیدی‌ها، کارگاه‌های قالبیافی و یا تهیه مواد اولیه برای آن‌ها کار می‌کنند. و بخشی به پاک

زنان کارگر: متن یا حاشیه؟

کردن سبزی و صنایع دستی در خانه و انواع دورکاری‌ها می‌پردازند.

طبق آمار دولتی، زنان حدوداً ۱۳ درصد نیروی کار شاغل در ایران را تشکیل می‌دهند که این شامل کارگران شرکت‌های تولید مواد غذایی فراوری شده، داروسازی‌ها، صنایع مونتاژ کالاهای الکترونیکی و الکترونیکی و تولید پوشاک و غیره می‌شود. بدون شک رقم ۱۳ درصد بسیار کمتر از میزان واقعی استفاده از نیروی کار زنان در تولید اجتماعی و بخش‌های مختلف صنعت و کشاورزی و خدمات (از جمله کار خانگی و «تقسیم کار طبیعی» تولید مثل و پرورش کودکان) است. تعداد زیادی از زنان زیر سقف خانه درگیر صنایع دستی مثل سوزن زنی، گلیم بافی و غیره‌اند. کاشت محصول کشاورزی مثل برنج یا صیفی‌جات و برخی موارد درو محصول، نگهداری از حیوانات و تهیه خشکبار و غیره به دوش زنان روستایی است. این کارها بعضاً بدون دستمزد یا با دستمزد کم، ساعت کار نامشخص و زیاد انجام می‌شود. کار خانگی بی‌مزد زنان یکی از عواملی است که به نظام سرمایه‌داری کمک می‌کند تا هزینه خانوار کارگری را به حداقل برساند و با این کار نرخ سود را برای سرمایه بالا ببرد.

زنان به طور کلی و از جمله زنان طبقه کارگر مجبورند مشکلات و مسائل مربوط به بارداری، شیردادن و نگهداری از بچه‌ها را یک تنه به دوش بگیرند.

همین مسائل و مشکلات در بسیاری موارد باعث اخراج یا دست کشیدن آنان از شغل و یا از دست دادن شانس پیدا کردن کار می‌شود. وقت‌شان را چنان پر می‌کند که آموزش‌های فرهنگی و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و

سیاسی را برای‌شان به یک آرزو تبدیل می‌کند.

تبعیض جنسیتی، فرهنگ مردسالارانه حاکم بر جوامع، و وجود صف بزرگی از نیروی ذخیره کار زنان به طبقات حاکم در همه کشورها این فرصت و امکان را می‌دهد که نیروی

توجیه می‌کند، در کنار تبلیغ فرودستی و نقش درجه دوم زن توسط دین، سنت و هنر ارتجاعی، مجموعه‌ای است در خدمت بهره‌کشی طبقه سرمایه‌دار. این مساله در ایران که تحت یک رژیم استبدادی مذهبی قرار دارد و قانون اساسی‌اش متکی



کار زنانه را بیشتر استثمار کند و به طور کلی نیروی کار جامعه را بیشتر تحت کنترل بگیرد. به این شرایط باید خشونت علیه زنان در محل کار، در خیابان و در خانه را هم اضافه کرد. یک جنبه آشکار از این خشونت و تحقیر، سوء استفاده جنسی از زنان کارگر است که به امری رایج در روابط کار و سرمایه تبدیل شده است.

همانطور که مارکس می‌گفت، طبقه سرمایه‌دار با مالکیت بر ابزار تولید، و همچنین با مسلط کردن ایده‌ها و ارزش‌ها و فرهنگ استثمارگرانه، روابط بهره‌کشی انسان از انسان را برقرار و تحکیم می‌کند. قوانین سرکوبگرانه حاکم که آگاهی و تشکل انقلابی را آماج قرار می‌دهد، مناسبات اجتماعی و روبنای فرهنگی و ایندولوژیکی که ستم بر زنان را تحکیم و

بر اسلام است، شکل عریان و زننده‌تری به خود گرفته است.

بدین ترتیب نمی‌شود از طبقه کارگر صحبت کرد و از زنان نگفت. نمی‌شود از انقلاب اجتماعی و هدف دنیای بدون ستم و استثمار صحبت کرد و از رهایی زنان از روابط ستمگرانه جنسیتی و نظام‌های طبقاتی مردسالار و پدرسالار نگفت. نمی‌شود از مبارزات ویژه اول ماه مه (روز جهانی کارگر) صحبت کرد و از طرح خواسته‌های مشخص زنان جامعه (و در این میان زنان کارگر) و شعارهایی که ستم جنسیتی را در شکل‌های گوناگونش نشانه بگیرد نگفت.

- ◀ برای دستمزد برابر زنان با مردان به ازای کار برابر مبارزه کنید!
- ◀ علیه خشونت جنسی علیه زنان در محیط کار، خیابان و خانه مبارزه کنید!
- ◀ علیه حجاب اجباری و قوانین سرکوبگرانه شرعی و مجازات‌های ویژه علیه زنان مبارزه کنید!
- ◀ بدون مبارزه علیه ستم بر زنان انجام انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر نیست!
- ◀ ساختن یک دنیای کمونیستی بدون رهایی کامل زنان بی‌معناست! ■ هیوا کمالی

اسمش را گذاشته اند دستمزد!



مدعی شد در ایران دیگر کسی سرگرسنه به زمین نمی گذارد نگذشته است. ۱۸۰ هزار تومان = گرسنه نخواهید. مردم حتما به این معادله می خندند.

فکر می کنید در روز چند نفر به فکر خودکشی می افتند؟ چند نفر به مواد مخدر ارزان و دم دست پناه می برند؟ چند نفر برای سیر کردن شکم خانواده، تامین اجاره مسکن و هزینه دوا و درمان به تن فروشی رو می آورند؟ چند نفر به فشار و تحقیر و سوء استفاده کارفرما تن می دهند؟ چند نفر درگیر شغل های پر خطر می شوند؟ اگر پرونده های آگاهی و گزارشات نیروی انتظامی به اطلاع عموم



برسد، حتما از درصد رشد قاپ زنی، کلاهبرداری، زورگیری و سرقت مسلحانه حیرت خواهند کرد.

وضع زندگی کارگران ساده و زحمتکشانی که درگیر کارهای حاشیه ای و موقتی هستند به کنار، ما با فقر زدگی عمومی روبرویم. در میدان کسب و کار، ۸ درصد چکها بی محل اند و برگشت می خورند. کسانی که این چکها را کشیده اند که کارگر نیستند. اکثرشان کسبه خرده پا و میانه حال اند یا کارمند جزء. فقر دامن خیلی از اینها را هم گرفته و به زمین شان زده است. شاید آن رقم ۱۸۰ هزار تومان در مورد هر فرد از خانواده های میانی جامعه به ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان هم برسد، ولی باز هم کفاف نمی دهد.

گردن کلفت های مفتخوری که در نهادهای مسئول تعیین حداقل دستمزد نشسته اند مدعی اند که رقم تعیین شده برای سال ۱۳۹۱ بر اساس نرخ تورم ۱۸ درصدی است و بنابراین منطقی و عادلانه است! اسم کارشان را هم «افزایش حداقل دستمزد» گذاشته اند. بر مبنای آمارهای رسمی (از جمله برآورد صندوق بین المللی پول) نرخ متوسط تورم در ایران امسال به ۲۱ درصد بالغ خواهد شد. این در حالی است که در فروردین ماه ۹۱ به اعتراف تعدادی از مقامات رژیم نرخ تورم به بیش از ۳۵ درصد رسیده است. پس «افزایش دستمزدها» حرف مفت است.

محاسبه حداقل دستمزد بر پایه تورم ۱۸ درصدی، کاهش دستمزد است نه افزایش آن! با چنین دستمزدهایی سطح معیشت اکثریت زحمتکش جامعه سقوط می کند. معادله واقعی اینست:

۱۸۰ هزار تومان = گرسنه (ماندن) + (از فکر و خیال) نخواهید.

مدتهاست که معنی زندگی برای مردم عوض شده است. اسمش زندگی است اما در اصل بردگی است. بخور و نمیر است. با ساعات کار طولانی تر، با تحمل شرایط کار ناعادلانه تر، با فراموش کردن مفهوم شادی و تفریح، با سگ دو زدن دائمی و فکر و خیال و اضطراب شبانه روزی و دور شدن از اندیشه و تلاش و سرزندگی، با کوتاه شدن عمر متوسط و مرگ های زودرس، با سوء تغذیه و کاهش نیروی جسمی و فکری نسل های جدید.

بعضی از مردم می گویند اینها می خواهند این طوری همه ما را بکشند و با خیال راحت حکومت کنند!

ولی به این سادگی ها هم نیست. طبقات و قشرهای محکوم باید وجود داشته باشند. این شرط اصلی حکومت کردن است. نظام سرمایه داری برای زنده ماندن به همه ما احتیاج دارد. به نیروی کار ما و ارزش هایی که تولید می کنیم احتیاج دارد. سرمایه داری به این همه مشاغل ریز و درشت که ممکنست خیلی هایش به نظرم بی فایده و بی معنی بیاید احتیاج دارد. به شغل هایی احتیاج دارد که اگر نباشند محصول کار و زحمت ما دوباره به سرمایه تبدیل نخواهد شد و نمی شود آن را دوباره به کار انداخت. به شغل هایی احتیاج دارد که مردم را مطیع و تحت کنترل نگه دارد و امنیت سرمایه را تامین کند. به کار در کارخانه و مزرعه، به کار در اداره و مدرسه و دانشگاه، به کار در بیمارستان و آسایشگاه روانی و صدا و سیما، به مسافرتی و فال حافظ فروشی، به شکنجه گری و جاسوسی و روضه خوانی و مداحی، به مشاوره املاک و مشاوره خانواده و تن فروشی متصل است. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا ماشین سرمایه داری فعال بماند، شیره جان جامعه را استخراج کند، از آن سود بسازد، بر سرمایه بیفزاید و دوباره آن را به کار بیندازد.

اما فقط این نیست. نظام سرمایه داری به بیکاری نیز احتیاج دارد. به وجود شمار زیادی نیروی آماده و مستاصل در بازار کار محتاج است که حتی حاضر باشند

زیر دستمزد کار کنند. به علت وجود این «ارتش ذخیره کار» است که میزان حداقل دستمزد واقعی از آنچه به طور رسمی اعلام شده نیز پایین تر می رود. این فقط یک استفاده اقتصادی نیست. وجود ارتش بیکاران به دولت سرمایه دار و کارفرمایان خصوصی امکان می دهد که تهدید به اخراج و بیکارسازی را به سلاح موثری برای کنترل کارگران شاغل و آرام نگهداشتن محیط کار تبدیل کنند.

سرمایه داری خیال کشتن ما را ندارد چون منبع تولید سود و ثروتیم. ولی کارش حساب و کتاب دارد. دستمزدی که می دهد فقط آن اندازه است که فردا دوباره توان کار کردن داشته باشیم. فقط آن اندازه است که نسل های بعدی کارگران و زحمتکشان بتوانند پرورش پیدا کنند و جایگزین نیروی کار فعالی شوند که به هر حال مستهلک خواهد شد. وقتی که بحران به جان سرمایه داری می افتد و گرفتار رکود و کساد می شود، یا وقتی که دعاها و درگیری های قدرت های بزرگ و کوچک سرمایه داری جهانی بالا می گیرد و مسائلی مثل فشار و تحریم اقتصادی نصیب این یا آن دولت می شود، بار همه اینها بر دوش ما می افتد. تشدید فقر و فلاکت، گریبان ما را می گیرد. پرداخت دستمزدهای ماست که ۶ ماه ۶ ماه به تعویق می افتد. این ماییم که مجبوریم در این روزهای بیکاری، دنبال شغل دوم و سوم خیابانها را گز کنیم. ماییم که مجبوریم پیش همکاران و بستگان خود رو بیندازیم. برای گذران فقط این ماه هم که شده قرض بگیریم و هم ما و هم آنها مطمئن باشیم که این قرضها هرگز باز نخواهد گشت. اصلا می توانید تصورش را بکنید که در نتیجه بحران و رکود و تحریم، حساب بانکی سرمایه داران بزرگ انحصارگر نفتی (آخوند/ پاسدار/ بوروکرات) صفر شود، دستمزدهای رسمی شان پرداخت نشود، فقیر شوند و سرگرسنه زمین بگذارند؟! معادله واقعی اینست: ۱۸۰ هزار تومان (دستمزد معوقه) = فقر + فلاکت +

گرسنگی (برای اکثریت محکوم جامعه) = سود + رفاه + امتیاز + فساد (اقلیت حاکم). معادله روشنی است. تا وقتی که نظام سرمایه داری و رژیم مستبد و سرکوبگر اسلامی که آن را حفاظت می کند بر سر کار است همین آش است و همین کاسه. فرقی هم نمی کند که کدام جناح سرمایه داری یا کدام بخش رژیم آن بالا نشست باشد. پس سوال این نیست که با حداقل دستمزد ۳۸۹ هزار و ۷۵۴ تومانی چکار کنیم. سوال اینست که با این دولت سرمایه دار و این نظام استثمارگر چه باید کرد؟

حمید محمصص

انترناسیونال است نژاد انسان‌ها...



روزگارتان در می‌آوریم؟! اصلا کسی از خودش می‌پرسد که هخامنشیان مدافع و نماینده کدام نظام اقتصادی و اجتماعی بودند؟ و این سلسله چه نقشی در استقرار نظام طبقاتی پدرسالار و کنار زدن نهایی جامعه مادر محور که کماکان نشانه‌هایی از نظام اشتراکی اولیه را با خود حمل می‌کرد، بازی کرد؟

بعضی‌ها که با ارزش‌ها و نهادهای مدرن آشنایی بیشتری دارند ما را به متن لوح‌های گلی به دست آمده در تخت جمشید رجوع می‌دهند. در تصور آن‌ها فرزندان کوروش در نقش سیاستمداران سوسیال دموکرات کشورهای اسکاندیناوی ظاهر می‌شوند! بر مبنای تفسیری که از این لوح‌ها می‌کنند، شاهان هخامنشی ربطی به نظام برده‌داری که در آن دوران تاریخی در بسیاری از جوامع منطقه فلات ایران و بین النهرین برقرار بود نداشتند. گویی امپراتوری آن‌ها حالت یک جزیره را داشته. یک تافته جدا بافته! می‌گویند در آنجا کارگران دستمزد می‌گرفتند پس برده داری و بیگاری معنا نداشته است. اختلاف دستمزد بین مرد و زن وجود نداشته است. بیمه بیکاری

دموکراتیک به سبک کشورهای غربی، اکثر مخاطبان به خواست خود کوروش را به عنوان بزرگترین شخصیت ایران زمین برگزینند و او را در ذهن خود دوباره بر تخت پادشاهی بنشانند.

این وسط ملغمه‌ای از تعبیر و تفسیر دلخواهی از نقاط کور و تاریک تاریخ، و مخلوط کردن اسطوره و قصه با تاریخ مطرح می‌شود که اگر با یک جو عقل و بدون تعصب آن‌ها را بررسی کنیم به بوچ بودنش پی می‌بریم. طوری حرف می‌زنند که انگار مقولاتی مثل حقوق بشر یا صلح طلب بودن در ۲۵۰۰ سال پیش همان مفهوم و چارچوبی را داشته که امروز دارد. انگار کوروش عضو فدراسیون بین المللی سازمان‌های حقوق بشر بوده و مساله قوانین و آزادی‌ها و حقوق شهروندی را با دیدگاهی امروزی مطرح می‌کرده! می‌گویند کوروش صلح طلب بوده. معلوم نیست که شاهان هخامنشی از جمله کوروش کشورگشایی کرده‌اند یا نه؟ با ارتش و جنگ این را کرده‌اند یا نه؟ آیا قبلش برای حریفان خود پیغام و پسغام نمی‌فرستادند که اگر تسلیم شدید که هیچ ولی اگر نشدید دمار از

حالا مردم را به شخصیت «ذوالقرنین» (صاحب دو شاخ یا کسی که تاج شاخدار بر سر دارد) در قرآن رجوع می‌دهند و می‌گویند منظور همان کوروش بوده. شخصیتی که از قرار «سه جنگ را در سه جهت جغرافیایی مختلف پیروز شد و هم خداپرست و موحد و رحیم بود و هم فاسم الجبارین!» البته این را زیر سبیلی در می‌کنند که «ذوالقرنین» یکی از پیامبران الهی معرفی شده است.

هم‌زمان سلطنت طلبان شکست خورده و پان ایرانیست‌ها و ملی گرایان متعصب از حکومت نکبت و کشتار و فریب مذهبی استفاده کرده و در بین مردمی که از جمهوری اسلامی و ایدئولوژی مرتجعانه‌اش به تنگ آمده‌اند، نظرات آشکارا نژادپرستانه و عرب ستیزانه خود را زیر پرچم کوروش و تمدن پیش از اسلام تبلیغ می‌کنند.

رسانه‌های فارسی زبان غرب و مشخصاً بی‌بی‌سی فارسی نیز از مساله کوروش و شکل دادن به افکار عمومی حول این مساله غافل نمانده‌اند. در برنامه ویژه نوروز ۹۱ بی‌بی‌سی صحنه را طوری چید که در یک رقابت انتخاباتی

کوروش هخامنشی مد روز است. صفی از روشنفکران و جوانان و عامه مردم خواهان «بازگشت به ریشه‌ها» هستند. این عکس العمل روحی/ ایدئولوژیک بخش‌هایی از جامعه ایران به سی و سه سال حاکمیت رژیم مذهبی است که خود را وارث فتوحات صدر اسلام از جمله تسخیر سرزمین عجم معرفی می‌کند. امروز ملی‌گرایی و ایرانی‌گری شکل‌های خاصی به خود گرفته است: حسرت دوران امپراتوری پارس را می‌خورند. آموزه‌های زرتشت را تقدیس می‌کنند. نماد فروهر به گردن می‌آویزند.

گسترده‌گی این افکار بازتاب شکست جمهوری اسلامی در عرصه فکرسازی و نشانه وجود یک خلاء ایدئولوژیک در جامعه است. کار به جایی رسیده که احمدی نژاد و دار و دسته‌اش برای پر کردن این خلاء و سوار شدن بر افکار عمومی، پرچمدار دفاع از کوروش هخامنشی شده‌اند. می‌خواهند تمدن باستانی را با جریان اسلامی آشتی دهند. انگار نه انگار که برای قرن‌ها، فاتحان مسلمان افتخار شکست و نابودی آن تمدن را در بوق و کرنا کرده بودند.



حزب، طبقه، قدرت سیاسی

چند روز پیش دور اول انتخابات ریاست جمهوری فرانسه بود. در این انتخابات نمایندگان چند حزب شرکت داشتند. سه حزب اصلی، هر کدام نماینده بخشی از طبقه حاکمه فرانسه هستند. ائتلافی که به «چپ‌های افراطی» معروف است هم نماینده قشرهای مختلف طبقه متوسط و آریستوکراسی کارگری و خرده بورژوازی هستند و نقششان اساساً گرم کردن تنور انتخابات است. دعوای اصلی بین دو حزب راست و حزب سوسیالیست است. تقریباً همیشه نمایندگان این دو حزب در دور دوم در مقابل هم قرار می‌گیرند و یکی شان قدرت را در دست می‌گیرند. البته از آن جا که جامعه به هر حال ساختاری سرمایه‌داری دارد، قدرت اساساً نه از طریق احزاب بلکه از طریق ساختار اقتصادی، فرهنگی، ایدئولوژیک... و پلیسی نظامی اعمال می‌شود. ولی این که بورژوازی برای حکم راندن بر جامعه خود را از طریق احزاب سازماندهی می‌کند برای کسی سوالی پیش نمی‌آورد.

دستور کار این احزاب، برنامه ریزی و سیاست گذاری برای هدایت جامعه در همه عرصه‌ها از سیاست‌های داخلی گرفته تا سیاست‌های خارجی به نحوی است که منافع طبقه سرمایه‌دار تامین و تضمین شود. در همه این موارد بین جناح‌ها و بخش‌های مختلف طبقه سرمایه‌دار اختلاف سلیقه و نظر وجود دارد. به همین علت در احزاب مختلف رسمی و مدافع نظم موجود متشکل می‌شوند. به علاوه بسیج و سازماندهی نیروهای طبقه حاکم و پایه‌های اجتماعی آن در مبارزه با طبقات متخاصم و محکوم وظیفه مشترک آن‌هاست. این احزاب بیان فشرده اراده طبقه حاکمند. در واقع طبقات توسط احزاب سیاسی خود رهبری می‌شوند. این در مورد همه طبقات صادق است. ولی وقتی صحبت از حزب پرولتاریا، حزب کمونیست به میان می‌آید ابروها بالا می‌رود و زمزمه‌ها علیه دیکتاتور مآبی و اتوریته بازی کمونیست‌ها گوش را کر می‌کند. آیا این به خاطر ترس از «عواقب» وجود یک حزب قدرتمند انقلابی نیست؟

طبقه کارگر طبقه محکوم است نه حاکم. منفعت طبقه کارگر در گرو برچیدن نظامی است که بر بهره‌کشی انسان از انسان استوار است، بر انواع ستم‌های جنسیتی و ملی و مذهبی، و افکار و ارزش‌های کهنه و خرافی. در عصر سرمایه نمی‌توان نظام‌های حاکم را با مبارزات خود به خودی قشرها و طبقات مختلف مردم برچید. حتی اگر در مواردی این مبارزات مردم به اصلاحاتی در نظام منجر شده این‌ها فقط تغییراتی قسمی و اغلب موقتی بوده‌اند. برای پیروزی بر دولت تا به دندان مسلح، به سازمانی نیاز است که بتواند بین شرایط سیاسی خاص و اهداف دراز مدت انقلاب ارتباط برقرار کند، بتواند بخش‌های مختلف مبارزه را طوری به یکدیگر مرتبط کند که بتوان در شرایط خاص به دشمن ضربه زد و ادامه کاری را نیز تضمین کرد. حزبی که بتواند با حملات پلیس سیاسی و نیروهای مسلح دشمن مقابله کند، توطئه‌های سیاسی‌اش را نقش بر آب کند و دستاوردهای هر مرحله را به تجربه‌ای برای پیشرفت‌های بعدی تبدیل کند.

اگر تجربه تلخ انقلاب ۱۳۵۷ و شکست محرومانی که سرخوشانه و فداکارانه در آن شرکت کردند را مرور کنیم به همین حقایق پی می‌بریم. محرومیت فقط محرومیت از مالکیت بر ابزار تولید و امکانات رفاهی و امتیازات اجتماعی نبود، بلکه محرومیت طبقات فرودست از حزب پیشاهنگ انقلابی را هم شامل می‌شد. طبقه کارگر حزب رهبری کننده‌اش را نداشت. در عوض، طبقات مرتجع از ستاد رهبری خود در قالب دستگاه روحانیت شیعه برخوردار بودند و پایه‌های خود را توسط شبکه‌های منبر و مسجد بسیج و سازماندهی می‌کردند. یا در تجربه‌ای مستقیم و نزدیک‌تر دیدیم که بعد از تقلب انتخاباتی سال ۸۸ سازمان قدرتمندی در صحنه نبود که بتواند شور مردم به تغییر را در جهت منافع واقعی شان هدایت کند. نتیجتاً نه تنها بسیاری حتی به خیابان نیامدند بلکه مردمی که آمدند چه راحت شکست خوردند و به دنبالش چه ملالی به دل‌های پرامیدشان نشست. پس از آن شاهدیم که در تونس و مصر (و سایر کشورهای «بهار عربی») اگر چه عده‌ای جوان شجاع و مبتکر می‌توانند از نارضایتی‌ها استفاده کنند و آتشی برپا کنند که پایه‌های قدرت را به تکان بیاورد، ولی هیچ امکان واقعی برای تاثیر گذاری بر تحولات آتی در دست ندارند. مردم عاصی و انقلابی که بدون رهبر، بدون حزب انقلابی، به میدان می‌آیند حریف توطئه‌های نیروهایی که قرن‌ها تجربه کودتا و ضد کودتا را در تمام جهان اندوخته اند نمی‌شوند. عنان امور باز هم به دست مشت‌های ارتجاعی می‌افتد - شاید

ادامه در صفحه بعد

خواهد گرفت. در دنیای امروز، تحت نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی، اگر قرار است دنبال «ریشه‌های خود» بگردیم باید به جای حرکت عمودی و کاویدن هزاران سال پیش و تعبیر و تفسیرهای دلخواه از تمدن‌های کهن، به طور افقی حرکت کنیم. باید در جوامع گوناگون امروزی به دنبال هم‌سروش‌ها و هم‌طبقه‌های خود بگردیم. باید ارزش‌ها و معیارهای مشترک خود را در جنبش‌ها و انقلاب‌های واقعی و عمیق معاصر جست و جو کنیم. دوره‌ای بود که مبارزان راه کمونیسم به دنبال ریشه‌های خود در تاریخ باستان می‌گشتند و در مقابل شاهان و برده‌داران، رهبران قیام‌های بردگان نظیر اسپارتاکوس را به عنوان نماد و الگوی تاریخی خود معرفی می‌کردند. این کار در مقابل تاریخ تحریف شده و اسطوره‌سازی‌ها قابل فهم بود اما

در اساس یک رجوع تاریخی بیهوده و عقب‌گرایانه را معنی می‌داد. درست همانطور که رجعت به حکومت مادها از سوی بخشی از روشنفکران کرد و افتخار به مناسبات و ساختار ۴۰۰۰ سال پیش به عنوان ریشه «ملت کرد» کاری بیهوده است و فقط به پر رنگ کردن جدایی و تفرقه در صفوف توده‌های تحت ستم و استثمار (از هر نژادی که باشند و به هر زبانی که سخن بگویند) کمک می‌کند.

در نتیجه کارکرد نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان، از حدود ۲۰۰ سال پیش طبقه مدرن و پویایی پا به عرصه گذاشت. این طبقه جهانی، پرولتاریا نام دارد. مرزهای ملی و نژادی، اعضای این طبقه را در واحدهای جدا از هم جای داده است. زبان‌ها و رنگ‌ها و سابقه و تجربه مبارزاتی و چهره دشمنان بومی شان با هم تفاوت دارد. اما کل طبقه کارگر در یک خط تولید جهانی در ارتباط با هم کار می‌کند و ارزش می‌آفریند و با گسترش سرمایه در سطح بین‌المللی و جهش‌ها در روند «جهانی شدن»، صفوفش فشرده‌تر و گسترده‌تر و رنگارنگ‌تر می‌شود. این واقعیت پایه‌ای را کارل مارکس آموزگار و رهبر طبقه کارگر جهانی چنین بیان کرده است: «کارگران میهن ندارند» و «کارگران هندی و انگلیسی به یکدیگر نزدیک‌ترند تا به سرمایه‌داران کشور خود». رهایی واقعی طبقه جهانی در گرو جریان واحد انقلاب کمونیستی جهانی است. انقلاب سوسیالیستی در هر کشور در صورتی می‌تواند پیشروی کند و به هدف نهایی خود که نفی بهره‌کشی انسان و از انسان و هر شکلی از ستم است برسد که جزیی از جریان ادامه‌دار و طولانی انقلاب جهانی کمونیستی باشد. ■

سعید سبکتکین

هم می‌دادند. حق مسافرت هم به هنگام انجام ماموریت‌ها پرداخت می‌شد. زنان در دوران بارداری حق ویژه می‌گرفتند. حتی حق و حقوق حیوانات هم رعایت می‌شد و به آن‌ها به نوعی حقوق می‌دادند.

این سوال پیش می‌آید که فکر ایجاد چنین سیستم پیشرفته‌ای که قرن‌ها جلوتر از زمانش بوده بر پایه کدام شرایط عینی، کدام پشتوانه مادی، می‌توانسته در ذهن شاهان هخامنشی نطفه ببندد؟ اگر چنین سیستمی وجود داشته و در حال کار کردن بوده و نه فقط پارسیان بلکه اهالی کشورهای تسخیر شده و تحت امپراتوری هخامنشی هم از آن راضی بوده‌اند، پس چرا تداوم و گسترش پیدا نکرده است؟ چرا به صورت یک نمونه تاریخی مطلوب و قابل پیاده کردن در تاریخ نگاری‌های معاصر خود ثبت نشده است؟ ریشه‌های سقوط سلسله هخامنشی را کجا باید جست و جو کرد؟ آیا جامعه آن دوران مثل بقیه جوامع به دو بخش متخاصم حاکم و محکوم تقسیم شده بود یا نه؟

از کوروش که حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرد جمله مشهوری به جای مانده که به حد کافی گویا است: «رفتار پادشاه با رفتار شبان تفاوت ندارد. چنانکه شبان نمی‌تواند از گله‌اش بیش از آنچه به آنها خدمت می‌کند بردارد، پادشاه نیز از شهرها و مردم همانقدر می‌تواند استفاده کند که آن‌ها را خوشبخت می‌دارد.» آیا کسانی که کوروش را ستایش می‌کنند و شیوه حکومت مداری‌اش را برای بهبود وضع جهان به حاکمان امروز توصیه می‌کنند حاضرند به رابطه‌ای که کوروش مد نظر داشت تن بدهند؟ کوروش می‌گفت: من گله ام را بیشتر از آنچه که لازم دارم نمی‌دوشم! آیا امروز در قرن بیست و یکم حاضرید در مقابل حاکمان امروزی گله باشید و دوشیده شوید؟ مگر جوهر رابطه قیم وار ولی فقیه با امت، یا رابطه شبانی کلیسا با پیروان مسیح و بقیه روابط مرید و مرادی و حاکم و محکومی جز این است؟ روبنا و ذهنیت هر جامعه‌ای را ارزش‌ها و باورهای ایدئولوژیک به هم متصل می‌کند. نظام‌های اقتصادی - اجتماعی که بر بهره‌کشی انسان از انسان و ستمگری طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی و نژادی استوارند به ایدئولوژی سازی ارتجاعی از نوع قیم‌وار، شبانی - گله‌ای، حاکم و محکومی احتیاج دارند. حاکمان چنین نظام‌هایی به اصالت و حقانیت و پایداری این نوع رابطه، باور دارند.

منافع انسان‌های محروم و محکوم امروزی اما در چارچوب دیگری پاسخ

چند چهره عوض شود ولی چرخ به همان منوال سابق می‌چرخد.

توانایی مقابله با توطئه‌های حریف، سازماندهی رودرویی با قدرت نظامی‌اش، با تفکرش و با عوام‌فریبی‌اش به طور خود به خودی به دست نمی‌آید. این توانایی که در مرحله اول توانایی فکری (در تدوین خط و برنامه و استراتژی) است یک شبه و به طور فردی هم به دست نمی‌آید. به ساختاری نیاز است که بتواند تجربه و دانش به دست آمده از مبارزات مردم جهان را متمرکز کند و با شرایط مشخص زمانی و مکانی تطبیق دهد. این ساختار همان حزب پیشاهنگ طبقه است. انسان‌ها در مبارزه، بسته به نوع گروه اجتماعی خود و شرایط و اهداف مبارزه‌شان خود را به شیوه‌های مختلف سازمان می‌دهند. تشکلاتی که گاهی تا حد ممکن اکثریت آن گروه اجتماعی را در بر می‌گیرد. سندیکا یکی از این تشکلات است. تشکلی مالا توده‌ای برای مبارزاتی در جهت بهبود شرایط کار در یک کارخانه، در یک واحد تولیدی، در یک صنف کاری... اما هدف سندیکا و اتحادیه... رهبری انقلاب و کسب قدرت سیاسی نیست. این هدف و وظیفه بر دوش حزب پیشاهنگ قرار دارد.

در قرن بیستم دو تجربه انقلاب سوسیالیستی که تحت رهبری احزاب پیشاهنگ کمونیستی در روسیه و چین انجام گرفت، شکست خورد. بورژوازی بین‌المللی در حملات و تبلیغات وحشیانه ضد کمونیستی‌اش، دستاوردها و جنبه عمدتاً مثبت آن انقلاب‌ها را منکر می‌شود و در مقابل، اشتباهات و نارسایی‌های واقعی در عملکرد احزاب کمونیست و دولت‌های سوسیالیستی را دستاویزی برای به زیر سوال کشیدن ضرورت و امکان انقلاب کمونیستی قرار می‌دهد. تحت این فشارها، ضرورت حزب پیشاهنگ در ذهن بسیاری از موافقان انقلاب اجتماعی و مبارزان جنبش طبقه کارگر کمرنگ شده و جای خود را به شکل‌های توده‌ای‌تر سازماندهی نظیر شوراهای و سندیکاها داده است. مسلماً سندیکا، اتحادیه، شورا و یا هر سازمان دموکراتیک دیگری که بتواند اکثریت اعضا یک طبقه را در خود متشکل کند، قدرت مبارزاتی طبقه را بالا خواهد برد. در مذاکرات با قدرت حاکم قوی‌ترشان خواهد کرد. ولی هیچ وقت نمی‌تواند به تنهایی و به خودی خود آن قدرت را سرنگون کند — هر چند که وجود تشکلات صنفی کارگری در جایی که دولت سرمایه‌داری یکه تاز میدان است به نفع مردم است. این گونه تشکلات (اگر سیاست‌های ارتجاعی و سازشکارانه بر آن مسلط نباشد) می‌تواند در شرایط ظهور اوضاع انقلابی، شرکت قشرهای وسیع کارگران در انقلاب را تسهیل کند. این درست است که بدون شرکت وسیع مردم استثمار شده و ستم‌دیده در صحنه مبارزه هیچ انقلابی صورت نمی‌گیرد اما برای پیروزی انقلاب و ادامه آن به یک ستاد رهبری کننده انقلابی نیاز است.

به نقطه شروع بحث باز گردیم. طبقات حاکم احزاب خود را دارند و با استفاده از این ستاد سیاسی رهبری کننده خود بر عرصه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه حکم می‌رانند و افکار را در جهت منافع و باورها و ارزش‌های خود شکل می‌دهند. اما به محض این که کمونیست‌ها نظراتشان را مطرح می‌کنند، و یا حتی نظرات غالب را به طور جدی به چالش می‌کشند، با این بحث روبرو می‌شوند که «به کمونیست‌ها چه مربوط که به مردم بگویند چه بکنید و چه نکنید و چه درست است و چه غلط. مردم خودشان تصمیم می‌گیرند.» بعضی که حتی شکست‌ها یا عدم موفقیت‌های جنبش کارگری را نیز به دخالت کمونیست‌ها یا (در جامعه ضد روشنفکر ما) به «روشنفکران» و «احزاب و سازمان‌های چپ» نسبت می‌دهند. این نوع تبلیغات علیه ضرورت حیاتی حزب انقلابی برای طبقه کارگر و مردم فقط به خلع سلاح کردن آنان در نبرد با حریف مسلط می‌انجامد. اگر واقعا به دنبال راه و ابزار کسب رهایی می‌گردیم نباید تسلیم این حملات شویم. ■

سیما توکلی

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم: با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی.

به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com

weblog: n-atah.blogspot.com

ارتش گرسنگی راه می‌رود

ارتش گرسنگی راه می‌رود

راه می‌رود تا دلی از عزای نان در آورد

تا دلی از عزای گوشت در آورد

تا دلی از عزای کتاب در آورد

تا دلی از عزای آزادی در آورد.

راه می‌رود، پل‌ها را در می‌نوردد،

چون دم شمشیر می‌برد

راه می‌رود، درهای آهنین را می‌درد،

حصار دژها را واژگون می‌کند

پای در خون راه می‌رود.

ارتش گرسنگی راه می‌رود

با گام‌های تندر

با سرودهای آتش

با امید به بیرق شعله شکلش

با امید به امید.

ارتش گرسنگی راه می‌رود

شهرها را به دوش می‌کشد

با کوچه‌ها و خانه‌های تاریک‌شان،

دودکش‌های کارخانه را به دوش می‌کشد

و خستگی بی‌پایان خروجی کارخانه‌ها را.

ارتش گرسنگی راه می‌رود

به دنبال خویش می‌کشد و می‌برد

راسته‌های زاغه نشینان را

و آنان را که می‌میرند

بدون مشت خاکی بر این خاک نامتناهی.

ارتش گرسنگی راه می‌رود

راه می‌رود تا گرسنگان را نان دهد.

تا آزادی دهد بدان‌ها که ندارند

پای در خود راه می‌رود.

— ناظم حکمت